

مقایسه سیاست خارجی بوش و اوباما در قبال پرونده هسته‌ای ایران

سیدمحمد طباطبایی^۱
حمیدرضا منتظری^۲

چکیده

مواجهه با پرونده هسته‌ای ایران یکی از محورهای اصلی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در دوران ریاست جمهوری جرج بوش و باراک اوباما بوده است. با عنایت به این موضوع، پژوهش پیش‌رو نیز درصدد مقایسه رویکرد آن‌ها بوده و هدف اصلی نوشتار پاسخ به این پرسش‌هاست که رویکرد بوش و اوباما نسبت به پرونده هسته‌ای ایران چه تفاوت‌هایی با هم داشت و بر مبنای کدام رهیافت‌های روابط بین‌الملل قابل توصیف و تحلیل است؟ بر مبنای داده‌های تحقیق، عملکرد جرج بوش و کابینه او که به شدت متأثر از آموزه‌های نو محافظه‌کاری بود، در چارچوب رهیافت رئالیسم تهاجمی قابل تحلیل است. زیرا آن‌ها با تأکید بر استثناگرایی آمریکا، تهدید مداوم مبنی بر حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران و همکاری نکردن با دیگر کنشگران درگیر در این ماجرا، عملکردی عمدتاً یکجانبه‌گرایانه را در قبال پرونده هسته‌ای ایران در پیش گرفته بودند. از سوی دیگر، باراک اوباما با بهره‌گیری از مؤلفه‌های نهادگرایی نئولیبرال، خواستار همکاری، تعامل، ایفای نقش دیپلماسی، بهره‌گیری از قدرت نرم و ظرفیت سازمان‌های بین‌المللی در سیاست خارجی بود. بنابراین او توانست با اتخاذ سیاست چندجانبه‌گرایی آمریکامحور، اجماع قدرت‌های بزرگ و نهادهای تأثیرگذار سیاسی و اقتصادی را در مقابله با ایران کسب کرده و گروه ۵+۱ و ایران بعد از مذاکراتی طولانی به توافق رسیدند.

واژگان کلیدی: آمریکا، رئالیسم تهاجمی، نهادگرایی نئولیبرال، پرونده هسته‌ای ایران، تحریم، سازمان ملل متحد.

۱- دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، نویسنده مسئول: Tabasm234@yahoo.fr

۲- دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۱۶

The Comparison of George Bush and Barack Obama's Foreign Policy against the Iran's Nuclear Case

Seyyed Mohammad Tabatabai¹

Associate professor of International Relations, Allameh Tabatabai University

Hamidreza Montazeri

Ph.D. Student of International Relations, Allameh Tabatabai University

Abstract

Addressing Iran's nuclear case was a major constituent of the foreign policy of the United States of America in the administrations of both George W. Bush and Barack Obama. Therefore, this research attempts to draw a comparison between these administrations with the ultimate goal to answering this question; what were the differences between the Bush and Obama approaches to Iran's nuclear case and which international relations approaches provide the best analysis of the Bush-Obama approach to Iran's nuclear case? According to the research data, the performance of George W. Bush and his cabinet which was strongly influenced by Neo-conservatism beliefs could be analyzed within the framework of offensive realism approach. Bush administration had primarily adopted a unilateral approach to Iran's nuclear program via emphasis on American exceptionalism, making constant threats to attack Iran's nuclear installations and not cooperating with other powers involved in the case. On the other hand, Barack Obama, with using the Neoliberalism's facts, demanding of cooperation, interaction, attention to the role of diplomacy, the using of soft power and the capacity of international organizations in foreign policy. Thus, he managed to gain the consensus of major powers and influential economic and political institutions against Iran through adopting the policy of U.S. driven multilateralism which culminated in an agreement between Iran and 5+1 countries after prolonged negotiations.

Keywords: America, Offensive realism, Neoliberalism, Iran's Nuclear File, Sanction, United Nations.

مقدمه

زمانی که در ۱۴ آگوست ۲۰۰۲، برنامه هسته‌ای ایران به خبر اول رسانه‌های دنیا تبدیل شد، انتظار می‌رفت که نومحافظه‌کاران کابینه بوش، واکنشی سخت در قبال این مسئله نشان دهند. زیرا بعد از انقلاب اسلامی، ایران و آمریکا همواره با هم در تخاصم بوده‌اند و فضای بعد از ۱۱ سپتامبر نیز فرصتی مناسب برای کابینه بوش ایجاد کرده بود تا منویات قلدرمآبانه و تهاجمی خویش را نسبت به مخالفان ایالات متحده نشان دهند.

¹ - Corresponding Author: Tabasm234@yahoo.fr

بر همین اساس دولت جرج بوش واکنشی فوری به این مسئله نشان داد و چالش میان جمهوری اسلامی ایران و آمریکا درباره این موضوع، هر روز ابعاد گسترده‌تری یافت و این چالش در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما نیز ادامه داشت.

با توجه به اینکه موضوع پرونده هسته‌ای ایران حتی در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ جمهوریخواه نیز به عنوان یکی از موضوعات مهم در عرصه بین‌المللی کماکان مطرح می‌باشد، بنابراین این نوشتار در صدد واکاوی و مقایسه رویکرد سیاست خارجی جرج بوش جمهوریخواه و باراک اوباما دموکرات نسبت به پرونده هسته‌ای ایران است. به همین دلیل پژوهش را با این پرسش‌ها آغاز می‌کنیم که پرونده هسته‌ای ایران در دوران ریاست جمهوری جرج بوش و باراک اوباما چه مسیری را طی کرد؟ چرا مسئله هسته‌ای ایران در دوران زمامداری نومحافظه‌کاران و بوش به نتیجه مطلوبی نرسید؟ اوباما با رسیدن به قدرت، چه سیاستی در قبال این موضوع اتخاذ کرد؟ کدام رهیافت بهترین تحلیل را از رویکرد بوش و اوباما نسبت به پرونده هسته‌ای ایران ارائه می‌دهد؟ بر مبنای این پرسش‌ها، فرضیه تحقیق باور دارد که جرج بوش با رویکردی عمدتاً یکجانبه‌گرایانه و باراک اوباما در قالب چندجانبه‌گرایی آمریکا محور هر کدام به ترتیب از رهیافت‌های رئالیسم تهاجمی و نهاد‌گرایی نئولیبرال نسبت به پرونده هسته‌ای ایران بهره گرفتند و شناخت وجوه مختلف سیاست خارجی جمهوریخواهان و دموکرات‌ها نسبت به پرونده هسته‌ای بر مبنای مؤلفه‌های رهیافت‌های فوق امکان‌پذیر است.

با عنایت به این پرسش‌ها، با استفاده از روش تحقیق تبیینی و گردآوری منابع به شیوه کتابخانه‌ای، پس از بیان مقدمه، پیشینه پژوهش و چارچوب نظری پژوهش، به بررسی و مقایسه رویکرد سیاست خارجی دولت‌های بوش و اوباما در قبال پرونده هسته‌ای ایران بر مبنای رهیافت‌های مذکور پرداخته می‌شود.

پیشینه پژوهش

در بررسی پیشینه پژوهش مشاهده گردید عمده تحقیقاتی که در ارتباط با پرونده هسته‌ای ایران تألیف شده به جنبه‌هایی از این موضوع پرداخته است که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد. بر همین اساس و با توجه به فقدان تحقیقی مستقل و خاص که دربرگیرنده مقایسه سیاست خارجی جرج بوش و باراک اوباما در قبال پرونده هسته‌ای ایران از منظر رهیافت‌های رئالیسم تهاجمی و نهاد‌گرایی نئولیبرال باشد، این نوشتار تألیف گردید. «کشمکش بر سر پرونده هسته‌ای ایران؛ نولیبرالیسم در برابر نورئالیسم»، عنوان مقاله‌ای است که به قلم قدرت احمدیان و سعیده السادات احمدی در اطلاعات اقتصادی و سیاسی به چاپ رسیده است. مؤلفان مقاله معتقدند که کشورهای غربی و به‌ویژه آمریکا در سیاست خارجی همواره از دریچه رئالیسم و نورئالیسم به بحران‌ها و کشمکش‌ها می‌نگرند و در سوی دیگر جمهوری اسلامی ایران نه به عنوان یک

امر مبنایی و استراتژیک، بلکه به عنوان یک موضوع تاکتیکی و بر حسب ضرورت از مؤلفه‌های نئولیبرالیسم برای دفاع از برنامه هسته‌ای خود بهره می‌گیرد (Ahmadian & Ahmadi, 2012). در نقد این مقاله باید نوشت که اگرچه نئولیبرالیسم یا رئالیسم ساختاری بر جنبه‌هایی از سیاست خارجی آمریکا تأثیر می‌گذارد، ولی در پرونده هسته‌ای ایران، نهادهای بین‌المللی مانند سازمان بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت سازمان ملل در چارچوب نهادگرایی نئولیبرال بسیار تأثیرگذارتر عمل کردند و راهبرد جمهوری اسلامی ایران نیز با مؤلفه‌های نهادگرایی نئولیبرال چندان سنخیتی نداشت. گوردز افتخار جهرمی و علی حاجیانی در سال ۱۳۹۵ مقاله‌ای را با عنوان «دیپلماسی هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و نظارت‌پذیری شورای امنیت» در فصلنامه سیاست جهانی منتشر کردند. این مقاله اصل نظارت شورای امنیت سازمان ملل بر این پرونده را به طور مبسوط بررسی کرده و دیپلماسی هسته‌ای ایران را به عنوان شیوه و راهکار مناسب حقوق و روابط بین‌الملل جهت به چالش طلبیدن تصمیمات شورای امنیت مطرح کرده است (Eftekhar, Jahromi & Hajiani, 2016). این مقاله با محوریت موازین حقوقی تألیف شده و کمتر به جایگاه گروه ۵+۱ در پرونده هسته‌ای پرداخته و از تحلیل تحولات پرونده هسته‌ای غفلت کرده است.

از دیگر پژوهش‌های صورت گرفته به زبان فارسی در باب این موضوع می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

| مؤلفان | عنوان اثر |
|----------------------------------|--|
| سیدحسین موسویان | پروتکل الحاقی و راهبرد جمهوری اسلامی ایران |
| محمودرضا گلشن پژوه | پرونده هسته‌ای ایران ۲؛ روندها و نظرها |
| عباس مصلی نژاد | تأثیر سیاست تحریم بر مذاکرات هسته‌ای ایران |
| احمد بردبار و غلامرضا خواجه سروی | نقش انگلستان در ایجاد چالش‌های هسته‌ای بر اساس نظریه امنیت دسته‌جمعی |

رابرت لیتواک در کتابی با عنوان *شطرنج هسته‌ای ایران؛ محاسبه گام‌های آمریکا* به بررسی سیر این موضوع از ابتدا تا برجام می‌پردازد. او در این اثر به توصیف روند پرونده هسته‌ای ایران در زمان جرج بوش و باراک اوباما می‌پردازد و فصل دوم به شرایط داخلی ایران و تأثیر آن بر این پرونده اختصاص دارد. نیات و توانایی‌های هسته‌ای و دیپلماسی هسته‌ای عناوین فصول سوم و چهارم است. از دیدگاه لیتواک موضوع پرونده هسته‌ای جایگزینی برای تداوم تقابل ایران و آمریکا است که از زمان انقلاب اسلامی تاکنون ادامه داشته است. از این رو ایران هنوز تصمیم نگرفته است که آیا می‌خواهد هنوز یک دولت انقلابی و مخالف با سلطه ایالات متحده باقی بماند یا مانند بازیگران دیگر عمل کند. او همچنین تحریم‌های گسترده اقتصادی،

انتخاب حسن روحانی و رویکرد چندجانبه‌گرایانه باراک اوباما را از عوامل اصلی تغییر روند پرونده هسته‌ای ایران دانسته است که مجال توافق میان طرفین را امکان‌پذیر ساخت (Litwak, 2014). این کتاب عمدتاً جنبه توصیفی دارد و از توجه به مبانی نظری غفلت کرده است. کومودا سیمپسون در مقاله «دکترین بوش و برنامه هسته‌ای ایران» به تشریح پیوند نو محافظه‌کاری و راهبرد بوش به‌ویژه در مورد ایران و نیز به برنامه هسته‌ای ایران و افزایش تهدیدات پرداخته است. نویسنده که از دیدگاه مخالف برنامه هسته‌ای ایران مقاله را تألیف کرده، باور دارد که ایالات متحده بعد از دو جنگ افغانستان و عراق همچنان به درگیری در این کشورها مشغول است و قادر به محدود کردن برنامه هسته‌ای ایران نیست. مؤلف تأکید می‌کند که با وجود سخنرانی‌های هشدار دهندهٔ نومحافظه‌کاران و اعتقاد به مأموریت جهانی برای گسترش دموکراسی در سراسر جهان و به‌ویژه خاورمیانه، ناکامی دولت بوش در حل مسئله هسته‌ای ایران نشان دهنده پیچیدگی‌های سیاست بین‌الملل و محدودیت‌های قدرت واقعی ایالات متحده است (Simpson, 2009).

چارچوب نظری پژوهش

در این پژوهش، سیاست خارجی بوش و اوباما در قبال پرونده هسته‌ای ایران در چارچوب رهیافت‌های رئالیسم تهاجمی و نهادگرایی نئولیبرال تحلیل خواهد شد. لذا لازم است که قبل از پرداختن به روند پرونده هسته‌ای ایران، مفهوم و مؤلفه‌های این دو رهیافت به طور اجمالی تشریح شود.

رئالیسم تهاجمی

مکتب واقعگرایی در روابط بین‌الملل دارای چند شاخه است. اولین نحلهٔ این مکتب با عنوان واقعگرایی کلاسیک و با نام هانس جی مورگنتا^۱ و کتاب مشهورش *سیاست میان ملت‌ها* شناخته می‌شود. نحلهٔ دوم که پرنفوذترین در روابط بین‌الملل نیز هست، رئالیسم ساختاری است و با کنث والتزگره خورده است. او با انتشار کتاب *سیاست بین‌الملل*، بر ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل در تعیین رفتار سیاست خارجی دولت‌ها انگشت نهاد. در دههٔ ۱۹۹۰ شاخه جدیدی از مکتب واقعگرایی ظهور یافت که به رئالیسم تهاجمی مشهور شد. از متفکران شاخص واقعگرایی تهاجمی می‌توان به فرید زکریا^۲، رابرت گیلپین^۳، و جان مرشایمر^۴ اشاره کرد. در بین این افراد، مرشایمر با انتشار کتاب «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» به ترویج ایده‌های واقعگرایی تهاجمی کمک کرد.

¹ - Hans Joachim Morgenthau

² - Fareed Zakaria

³ - Robert Gilpin

⁴ - John Mearsheimer

این نظریه پنج فرضیه اصلی درباره جهان ارائه می‌کند: اول از همه، دولت‌ها بازیگران کلیدی در سیاست‌های بین‌الملل هستند و هیچ بازیگری فراتر از آن‌ها وجود ندارد. اگر دولت‌ها مشکلی داشته باشند، در این سیستم هیچ داور یا «لویاتان»^۱ نهایی نیست که بتوانند از آن کمک بخواهند. از این رو آن را سیستم آنارشیک می‌نامند که در تضاد با نظام سلسله مراتبی است (Mearsheimer, n.d). آنارشی در نظام بین‌الملل به این معناست که هیچ قدرت فائقه و قهری سلسله مراتبی وجود ندارد که بتواند محدودیت‌های رفتار دولت‌ها را تضمین کند (Mearsheimer, 2001, p.30).

فرضیه دوم و سوم به ترتیب به قابلیت‌ها و نیات مربوط می‌شوند. همه دولت‌ها دارای توانایی‌های تهاجمی نظامی هستند، گرچه برخی دولت‌ها بیش از دیگران از این قابلیت برخوردارند. توانایی‌های نظامی به سهولت قابل اندازه‌گیری هستند، زیرا از منابع مادی تشکیل شده و می‌تواند ارزیابی و شمرده شود. اما نیات منبع متفاوتی از قدرت هستند. زیرا دولت‌ها نمی‌توانند درباره نیات دیگر دولت‌ها اطمینان حاصل کنند، زیرا ورای اختیار و کنترل رهبران قرار دارد و غیرقابل اندازه‌گیری است (Mearsheimer, n.d). چهارم، رئالیسم تهاجمی فرض می‌کند که بقا مهم‌ترین هدف دولت‌هاست. اما بقا تنها هدف دولت‌ها نیست ولی هنگامی که به دولت‌ها فشار وارد می‌شود، بقا اهداف دیگر را کنار می‌زند، زیرا یک دولت اگر نتواند به حیات خود ادامه دهد، نمی‌تواند دیگر اهدافش را دنبال کند. در زبان رئالیسم تهاجمی، بقا صرفاً به معنای حفظ یکپارچگی ارضی و استقلال فرآیند تصمیم‌گیری دولت است و اهمیتی اساسی دارد (Mearsheimer, n.d). پنجم دولت‌ها بازیگرانی عقلانی هستند به این معنا که آن‌ها پیامدهای بلافصل و طولانی مدت کنش‌هایشان را در نظر گرفته و درباره چگونگی بقایشان به طور استراتژیک تأمل می‌کنند (Mersheimer, 2001, p.31).

زمانی که این مفروضات با هم تلفیق می‌شوند، باعث می‌شوند دولت‌ها به شیوه‌های خاص عمل کنند. در جهانی که فرصت‌های کمی وجود دارد، ممکن است برخی کشورها از نیت بدخواهانه و توانایی‌های نظامی تهاجمی برخوردار باشند و از یکدیگر هراس داشته باشند. این ترس از چیزی است که مرشایمر به آن مشکل ۱-۱-۹ می‌گوید- این واقعیت که هیچ نگهبان شبانه‌ای در سیستم آنارشیک وجود ندارد که اگر مشکلی به درب‌های آنان ضربه بزند، بتوانند با آن نگهبان تماس بگیرند. بر این اساس، آن‌ها تشخیص می‌دهند که باید در پی بقای خود باشند و بهترین راه این کار نیز قدرتمندتر شدن است. در اینجا منطقی بسیار ساده وجود دارد. قدرت بیشتر هر دولت به نسبت رقابیش سنجیده می‌شود و احتمالاً بقای آن دولت

^۱ - Leviathan

کمتربه خطر می‌افتد. برای مثال هیچ کشوری در نیمکره غربی جرأت حمله به ایالات متحده را ندارد، زیرا از همه همسایگانش قوی‌تر است. این استدلال باعث می‌شود قدرت‌های بزرگ به دنبال فرصت‌هایی برای تغییر توازن قدرت به نفع خودشان و همچنین ممانعت دولت‌های دیگر از دسترسی به قدرت باشند. هدف نهایی دولت‌ها آن است که هژمون باشند؛ یعنی تنها قدرت بزرگ در سیستم (Mersheimer, n.d). استینسون، دیدگاه‌های جان مرشایمر درباره هژمونی را به این صورت خلاصه می‌کند: «قدرت‌های بزرگ بر این باورند که بهترین راه برای اطمینان از امنیت آنان، دستیابی به هژمونی است، زیرا هر امکانی برای به چالش طلبیده شدن از سوی قدرت دیگر رد می‌شود». به این ترتیب، نئورئالیست‌های تهاجمی مانند مرشایمر معتقدند که بهترین استراتژی دولت برای افزایش قدرت نسبی خود در جهت دستیابی به هژمونی، تکیه بر قابلیت‌های نظامی است. با توجه به این امر، منطقی است که قدرت‌های بزرگ سیاست‌های توسعه‌گرایانه را دنبال کنند تا آن‌ها را به هژمونی نزدیک کند. به باور مرشایمر، بهترین راه برای اطمینان قدرت‌های بزرگ از بقای خویش، به حداکثر رساندن قدرت و پیگیری هژمونی است. دنبال کردن هژمونی منطقه‌ای و جهانی در میان قدرت‌های بزرگ به رقابت‌های امنیتی با پتانسیل جنگ منجر می‌شود. چیزی که اصطلاحاً تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ نامیده می‌شود (Steinsson, 2014).

نظریه رئالیسم تهاجمی مرشایمر با فرضیه‌های مشابه نظریه رئالیسم ساختاری کنث والتز (که برخی آن را رئالیسم تدافعی لحاظ می‌کنند) شروع می‌شود، ولی نتایج متفاوتی به‌ویژه در مورد آناشسی، عدم امنیت و بقا به دنبال دارد. برخلاف والتز که استدلال می‌کند دولت‌ها نه به دنبال افزایش قدرت، بلکه در پی افزایش امنیتشان بوده و زمانی که دولت‌ها قدرت کافی برای امنیت داشته باشند، آن‌ها به دنبال قدرت بیشتری نیستند، مرشایمر اعتقاد دارد که دولت‌ها هرگز نمی‌توانند به طور کامل در امنیت باشند و صرفاً از طریق افزایش قدرت قادرند بقای خود را تضمین کنند؛ بنابراین هیچ حد قدرتی وجود ندارد که دولت بتواند با آن قانع شود. دلیل رد اجتناب‌ناپذیری توازن قدرت از سوی مرشایمر، مشکلات کنش جمعی است. همان‌طور که دولت‌ها از چالش هزینه‌های تحمیل شده از ناحیه ائتلاف دولت‌های قوی با دولت‌های ضعیف‌تر نگرانند، با گذشت زمان امنیت خودشان نیز در خطر است. برای مثال ظاهراً آمریکا تا زمان حمله به پرتغال به سرعت گسترش پیدا کرد، تهدیدی جدی برای ایالات متحده محسوب شد و آمریکا ناگزیر به مداخله شد. به اعتقاد مرشایمر همانند مشکلات کنش جمعی در صحنه اقتصادی، رفتار عقلانی براساس معیارهای فردگرایانه (برای مثال همان‌طور که آمریکا در جنگ جهانی دوم ابتدا به قدرت‌های آسیایی و اروپایی اجازه داد خودشان با آلمان نازی و امپراطوری ژاپن مبارزه کنند) به نتایج ناکارآمد

جمعی منجر می‌شود. بنابراین آن نوع تراژدی که مرشایمر از آن صحبت می‌کند، می‌تواند پیامدهای ناکارآمد نامیده شود (Steinsson, 2014).

نهادگرایی نئولیبرال

نهادگرایی نئولیبرال نظریه‌ای است که با نام «رابرت کوهن»^۱ شناخته می‌شود. این رهیافت و آموزه‌های آن در مقابل نئورئالیسم قرار گرفت و به مناظره نئو-نئو معروف گردید. در حالی که نئورئالیست‌ها بر اقدامات امنیتی تأکید دارند، نهادگرایان نئولیبرال توجهشان را عمدتاً بر موضوعات اقتصادی و زیست محیطی معطوف می‌کنند. کوهن و نای معتقدند که اکنون وابستگی متقابل به‌ویژه وابستگی متقابل اقتصادی جنبه مهمی در سیاست‌های جهان هست. جهانی شدن نشان دهنده افزایش ارتباطات و پیوندهاست و این وابستگی متقابل بین دولت‌ها بر الگوهای رفتاری مثبت تأثیر می‌گذارد و دولت‌ها را وادار به همکاری می‌کند (Keohane and Nye, 2001). حال آنکه به اعتقاد کوهن، دیدگاه نئورئالیسم درباره مؤلفه همکاری، بدبینانه است. همان‌طور که انسان به طور طبیعی میل به قدرت و خودمنفعتی دارد (Keohane, 1986, pp. 211-212). نهادگرایان نئولیبرال معتقدند که دولت‌ها بر اساس منافع خویش عمل می‌کنند، اما دیدگاه خوش‌بینانه‌ای نسبت به همکاری دارند. کوهن تصدیق می‌کند که همکاری، کار ساده‌ای نیست و می‌تواند منجر به تنش شود، اما دولت‌ها می‌توانند از مزایای همکاری بهره‌مند شوند (Keohane, 1984, p.161). دانکن اسنایدال^۲ بر این باور است اگر سود مطلق ناشی از همکاری قابل ملاحظه باشد، پس احتمالاً سود نسبی تأثیر بسیار کمی در همکاری دارد (Keohane & Martin, 1995, p.44).

در خصوص سود مطلق و سود نسبی باید گفت نئولیبرال‌ها توجهشان را بیشتر بر این موضوع متمرکز می‌کنند که چگونه به‌طور کلی، یک دولت به سود دست می‌یابد. نهادگرایی درباره این موضوع که دولت چگونه و در مقایسه با دولت‌های دیگر به سود دست خواهد یافت بر این باور است که سیاستگذاران، سود مطلق و منافع بلند مدت را در نظر می‌گیرند. از دیدگاه نهادگرایان، تمرکز بر دستاوردهای نسبی گمراه‌کننده است، زیرا وابستگی متقابل اقتصادی به کسی تضمین نمی‌دهد که هیچ کدام از طرفین بتوانند به‌طور مؤثری از رابطه اقتصادی بهره‌برداری کنند و به لحاظ سیاسی بر دیگری برتری جویند (Whyte, 2012). از سوی دیگر، دستاوردهای نسبی می‌تواند مخرب باشد، زیرا آن‌ها در معرض آسیب‌های محافظه‌کارانه و ناسیونالیسم قرار دارند (Mastanduno, 1991, p.76). مانند واقعگرایان، نهادگرایان نیز نگران تقلب هستند،

^۱ -Robert Keohane

^۲ -Duncan Snidal

اما برخلاف نئورئالیسم اعتماد زیادی به خود نهادها دارند. نهادها، ساز و کارهای هماهنگی را برای دولت‌ها مهیا می‌کنند تا آن‌ها بتوانند سود بالقوه ناشی از همکاری را کسب کنند (Keohane & Martin, 1995, p.45). وانگهی، نهادها مجموعه مستقلی را فراهم می‌کنند که می‌تواند اطلاعاتی را در اختیار دولت‌ها قرار دهد تا آن‌ها را از فریب خوردن باز دارد. همان‌طور که در نظریه بازی^۱ و به‌طور ویژه در معمای زندانی تشریح شده، دولت‌ها درصدد پرداخت حداکثری حق‌السهم خود به نهادها هستند و در عوض نهادها به آن‌ها خط‌مشی و دستورکار ارائه می‌دهند که از طریق آن هماهنگی و همکاری بیشتر قابل اجراست و متعاقباً هر دو طرف نیز از آن بهره‌مند می‌شوند (Whyte, 2012).

نهادگرایی نئولیبرال درباره آنارشیک بودن نظام بین‌الملل با واقع‌گرایان ساختاری همسو است. از این رو آنارشی ویژگی و مشخصه فهم نظام بین‌الملل است که پایه و اساس روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهد (Keohane, 1986, p.143). همه نئولیبرال‌ها این پیش‌فرض محوری را قبول دارند که نظام بین‌الملل آنارشیک است. اکسلرود و کوهن به سیاست بین‌الملل اینگونه می‌نگرند که «در نظام بین‌الملل، حکومت مشترکی وجود ندارد که قوانین را وضع کند و طبق استانداردهای جامعه داخلی، نهادهای بین‌المللی {برای انجام کار} بسیار ضعیف هستند». آرتو استاین اظهار می‌دارد که «در محیط بین‌المللی یک نظم ایجاد شده توسط یک قدرت مرکزی و نیز حکومت سلسله‌مراتبی وجود ندارد که تصمیمات آمرانه بر کشورها تحمیل کند» (Dehghani Firouzabadi, 1998, p.573). نهادگرایان نئولیبرال باور دارند که دولت‌ها مهم‌ترین کنشگران عرصه بین‌الملل هستند. اگرچه ممکن است نئولیبرالیسم به اهمیت بازیگران غیردولتی توجه کند، اما آشکارا دولت‌ها را مهم‌ترین بازیگران روابط بین‌الملل می‌داند (Dehghani Firouzabadi, 1998, p.575). مهم‌ترین مشخصه نظریه نهادگرایی نئولیبرال، قائل بودن به هویت مستقل برای نهادهای بین‌المللی در سیاست بین‌الملل است. نهادهای بین‌المللی مستقل از منابع قدرت و اولویت‌های دولت‌ها، پیامدهای رفتار آن‌ها را تعیین می‌کنند. پس نهادهای بین‌المللی دارای میزانی از استقلال و خودمختاری هستند (Ghasemi, 2006, p.32). در چارچوب رهیافت نهادگرایی نئولیبرال، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی عامل موثری در مدیریت ناامنی و جلوگیری از بروز جنگ هستند. نقش سازمان‌های بین‌المللی در کمک به حفظ ثبات و امنیت میان دولت‌ها، بالاتر از حدی است که واقع‌گرایان ساختاری می‌پذیرند، لذا عضویت در این سازمان‌ها صرفاً برای تعقیب برخی منافع محدود و سطح پایین نیست (Keohane, 1984, p.62). از

^۱ - Game theory

نظر نهادگرایان نئولیبرال، مهم‌ترین علت ناامنی در نظام بین‌الملل، پدیده فریب و اغوا است. این عامل همواره باعث گسترش بی‌اعتمادی، ترس و نگرانی از رفتارهای احتمالی دیگر دولت‌ها می‌شود، در حالی که نهادها امکان کاهش فریب و اغوا را در خود دارند (Abdollah khani, 2003, p.118). رهیافت نهادگرایی نئولیبرال، امنیت در عرصه بین‌المللی را صرفاً از طریق ساز و کار دسته جمعی امکان‌پذیر می‌داند و احتمال این رهیافت برای مدیریت ناامنی بر عوامل درونی ناامنی از جمله ادراکات، تمایلات و اطلاعات تکیه دارد و از طریق اصلاح و بازسازی این عوامل در راستای مدیریت ناامنی تلاش می‌کند (Abdollah khani, 2003, p.122).

جرج بوش و پرونده هسته‌ای ایران

پرونده هسته‌ای ایران یکی از جنجالی‌ترین موضوعات حوزه بین‌الملل است که نقطه شروع آن به دوران ریاست جمهوری جرج بوش بر می‌گردد. جنجال درباره این موضوع در ۱۴ اوت ۲۰۰۲ میلادی توسط نمایندگان سازمان مجاهدین خلق در هتل ویلارد واشنگتن شروع شد. علیرضا جعفرزاده، رابط ارشد کنگره آمریکا با سازمان مجاهدین خلق و سخنگوی این گروه، در ۱۴ آگوست ۲۰۰۲ طی نشستی مطبوعاتی در واشنگتن دی‌سی اطلاعات جدیدی از برنامه هسته‌ای ایران اعلام کرد (Ritter, 2006). او در این نشست بر غنی‌سازی اورانیوم در نظنز و ساخت رآکتور آب سنگین در اراک به عنوان موارد مشکوک تأکید نمود. دولت بوش در پاسخ به این نشانه‌ها، خواهان ارسال پرونده هسته‌ای ایران به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی شد. پس از انعکاس این اخبار و موضع‌گیری‌ها توسط رسانه‌های گروهی، محمد البرادعی؛ مدیرکل وقت آژانس در اوایل بهمن ماه ۱۳۸۱ ش. از ایران بازدید و اعلام کرد آنچه که در ایران مشاهده نموده است موضوع غیرمنتظره‌ای نبوده و برنامه هسته‌ای ایران صلح‌آمیز است. اما برخی از کشورها اظهارات تند و بهانه‌جویانه‌ای از خود بروز دادند تا اینکه البرادعی در ۲۶ خرداد ۱۳۸۲ گزارش جامعی از فعالیت‌های هسته‌ای ایران ارائه داد. در این میان ایالات متحده آمریکا تبلیغات تخریبی را علیه ایران بکار گرفت و اعلام نمود ایران باید به معاهده N.P.T پایبند باشد و بدون پیش شرط پروتکل الحاقی را امضاء نماید (Gharibabadi, 2004, pp.80-82).

دولت آمریکا که پیشتر با قرار دادن ایران در محور شرارت، مواضع ستیزه‌جویانه خویش به ایران را اعلام کرده بود در پرونده هسته‌ای نیز پیشگام تحمیل فشارها و محدودیت‌ها ضد تهران شد. از منظر دولتمردان آمریکایی، به‌ویژه نومحافظه‌کاران سرسختی که نبض سیاست خارجی بوش را در دست داشتند، چنانچه ایران به سلاح‌های هسته‌ای دست پیدا می‌کرد، موازنه امنیتی منطقه خاورمیانه دچار دگرگونی می‌گشت و احتمال مسابقه تسلیحایی شدیدی در این حوزه پرتنش شروع می‌شد. از استدلال‌های اساسی مقامات دولت

آمریکا این بود که جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از مخالفان سرسخت اسرائیل و روند صلح خاورمیانه با در اختیار داشتن تسلیحات هسته‌ای، مشکل عمده‌ای برای متحدان امنیتی ایالات متحده در این منطقه است. نگرش دولت بوش به ایران حتی قبل از به قدرت رسیدن وی نیز مشخص بود. چنانکه کاندولیزا رایس در کمپین انتخاباتی جرج بوش در اوایل سال ۲۰۰۰ میلادی با انتشار مقاله‌ای نوشت «تغییر سیاست ایالات متحده نسبت به ایران نیازمند تغییر رفتار تهران است. انگیزه ایران صرفاً شکاف در بسط نظام بین‌الملل مبتنی بر بازارها و دموکراسی نیست، بلکه در پی جایگزینی آن با اسلام بنیادگراست» (Rice, 2000, p. 61). این تنش در طول دوران ریاست جمهوری بوش نیز پایدار ماند و آمریکا به این نتیجه رسیده بود که برای تغییرات مورد نظر در ایران، رژیم باید تغییر کند (Litwak, 2014, p.20). دیدگاه اکثر نومحافظه‌کاران حامی بوش، تشدید تقابل با ایران و بی‌توجهی به ساز و کارهای دیپلماتیک و چندجانبه‌گرایی بود. مشاوران و تحلیلگران نومحافظه‌کار درباره برنامه هسته‌ای ایران دو راهکار به دولت جرج بوش ارائه دادند: حمله نظامی و تلاش برای تغییر نظام.

یکی از این نومحافظه‌کاران «چارلز کراتهامر»^۱ بود که منازعه با ایران را در چارچوبی ایدئولوژیک و مبتنی بر خیر و شر می‌دید. از دیدگاه او اگر ایران به سلاح‌های هسته‌ای دست یابد، به منزله نابودی اسرائیل است. کراتهامر که از مدافعان سرسخت جنگ عراق بود، الگوی بازدارندگی را برای برنامه هسته‌ای ایران خواستار بود (Simpson, 2009, p.7). با این حال، کراتهامر تنها کسی نبود که ایران را به عنوان کشوری ترسیم می‌کرد که با رویکردی ایدئولوژیک در پی نابودی اسرائیل است. بلکه «جاشوا موراوچیک»^۲ و «نیوت گینگریچ»^۳، از تحلیلگران نومحافظه‌کار موسسه اینترپرایز آمریکا نیز از حمله نظامی به تأسیسات هسته‌ای ایران جانبداری می‌کردند. موراوچیک استدلال می‌کرد که جرج بوش باید ایران را بمباران کند، زیرا او هیچ ابزار صلح آمیزی که این کشور را به دست کشیدن از برنامه هسته‌ایش وادار کند، در اختیار ندارد. در همین حال گینگریچ ادعا می‌کرد که منازعه با ایران صرفاً در چارچوب گسترده جنگ علیه ترور قابل درک است و از آن به عنوان «جنگ طولانی مدت ضد جناح سازش ناپذیر اسلام» یاد کرد. «مایکل روبین»^۴ و «رائول مارک گرچت»^۵ از دیگر تحلیلگران برجسته نومحافظه‌کار معتقد بودند همراه با گزینه

^۱ - Charles Krauthammer

^۲ - Joshua Muravchik

^۳ - Newt Gingrich

^۴ - Michael Rubin

^۵ - Reuel Marc Gerech

نظامی، توجهات باید به تغییر رژیم در ایران نیز معطوف شود (Simpson, 2009, p.7). در واکنش به ادعاهای آمریکا، غلامرضا آقازاده؛ رییس وقت سازمان انرژی اتمی طی نشستی مطبوعاتی اعلام کرد که ایران همواره به همکاری با آژانس متعهد بوده و برنامه هسته‌ایش شامل فناوری‌های مرتبط با چرخه سوخت و تکنیک‌های ایمنی است و صرفاً برای مصارف صلح‌آمیز از آن استفاده می‌کند. آقازاده تأکید کرد که ایران از گسترش و کاربرد سلاح‌های هسته‌ای نفرت دارد. اما مقامات آمریکا این اظهارات را قابل قبول ندانستند و زبان ایدئولوژیک به مؤلفه‌ای معمول در بیان مقامات دولت بوش در قبال پرونده هسته‌ای ایران تبدیل شد. چنانکه جان بولتون، سفیر آمریکا در سازمان ملل ایران را دولتی ترویستی نامید و اظهار داشت قبل از اینکه تهدیدها به واقعیت تبدیل شوند، نیازمند توجه ما هستند تا ده‌ها، صدها و بلکه هزاران شهروند بی‌گناه نابود نشوند (Bolton, 2003). جرج بوش هم تأکید کرد اگر ایران به سلاح هسته‌ای دست پیدا کند، خطرناک می‌شود و ما ساخت سلاح هسته‌ای توسط این کشور را تحمل نخواهیم کرد (Webster, 2003).

چنین موضعی در جهت امنیتی کردن پرونده هسته‌ای ایران از سوی آمریکا و براساس هژمونیک‌گرایی و بسط تفکر یکجانبه‌گرایانه ژئوپلیتیکی-ژئواکونومیکی بود که هنجاری بین‌المللی را به حاشیه برده و با بهره‌گیری از مقوله‌های سخت‌افزاری در پی تفوق ایده‌های تهاجمی و قلدرمآبانه خویش در مقابل ایران بود. این سیاست، همواره از گزینه نظامی و تهدید ضد ایران سخن می‌گفت تا در پی محدود کردن برنامه هسته‌ای این کشور باشد. استفاده از زبان زور و بی‌اعتنایی به موازین حقوقی، نشان از رویکردی داشت که دولت بوش در مواجهه با موضوع هسته‌ای ایران، در مسیر چارچوب رئالیسم تهاجمی حرکت می‌کرد و ایران را بازیگری می‌دانست که در مقابل هژمونی این کشور قد علم کرده است. لذا کاربرد هر ابزار و وسیله‌ای برای متوقف کردن این بازیگر را جایز می‌دانست. چنانکه جان بولتون گفت: «به‌طور قطع ثابت شده که ایران از برنامه هسته‌ای اش دست نخواهد کشید، بنابراین برای بازداشتن آن‌ها از این عمل، به‌شدت فشار بر آن‌ها را افزایش می‌دهیم» (Ghanbarlou, 2009, p.837). همزمان «کنث بریل»^۱ نماینده آمریکا در وین، ایران را به نقض قوانین آژانس بین‌المللی انرژی اتمی متهم کرد و گفت: «اگر ایران اهداف مسالمت‌آمیز دارد، چرا در پروسه‌ای طولانی با نقض قوانین و مقررات همچنان فعالیت‌های هسته‌ای را ادامه می‌دهد؟» (Webster, 2003).

^۱ - Kenneth Brill

مقامات دولت آمریکا که همواره در پی محدودیت ایران در منطقه بودند، مسیر پرونده هسته‌ای را از عرصه حقوقی به حوزه سیاسی - امنیتی بردند و با تبلیغات شدید، خطر ایران هسته‌ای را تکرار می‌کردند. برای نمونه پس از اعلام تکمیل چرخه سوخت هسته‌ای از سوی ایران، جرج بوش با متهم کردن ایران برای تولید جنگ افزار هسته‌ای گفت که اگر ایرانیها جنگ افزار هسته‌ای داشته باشند، می‌توانند جهان را بترسانند. کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه وقت آمریکا نیز در یک کنفرانس مدعی شد به علت ۱۸ سال پنهانکاری، اعتماد آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به ایران کاهش یافته است، ایرانیان باید فعالیت‌های هسته‌ای را تعلیق کنند و به گفتگوها بازگردند و در صورت تأخیر، جامعه بین‌المللی باید اقدام کند (Golshan Pajoh, 2005, p.70). او با این سخنان می‌خواست به اصطلاح مسئولیت ناپذیری ایران را نشان دهد. نیکلاس برنز، معاون امور سیاسی وزیر خارجه آمریکا نیز در این زمینه گفت: «زمان آن رسیده که کشورها مسئولیت پذیر باشند». این سخنان هنگامی به زبان می‌آمد که به گزارش رسانه‌های مهم آمریکا چون نیویورک تایمز و واشنگتن پست، دولت بوش سرگرم بررسی گزینه اقدام نظامی به عنوان بخشی از یک استراتژی گسترده‌تر برای وادار کردن ایران برای دست کشیدن از برنامه هسته‌ای بود (Golshan Pajoh, 2005, p.72).

در این میان و پس از اینکه در اواسط سال ۲۰۰۳ برنامه غنی سازی اورنیوم در نظنز از جانب آژانس تأیید شد، سه قدرت بزرگ اتحادیه اروپا - انگلستان، فرانسه و آلمان - دست به ابتکار دیپلماتیک زدند (Litwak, 2014, p.20). مقامات این سه کشور اروپایی برای ممانعت از تکرار بحرانی همانند عراق و یکه سالاری آمریکا مذاکراتی را با ایران انجام دادند تا بلکه بتوانند در این مورد به توافقاتی برسند. به دنبال این ابتکار، رایزنی‌های سه کشور اروپایی با ایران آغاز شد و سرانجام در ۲۱ اکتبر ۲۰۰۳ هیأت نمایندگی ایران به ریاست حسن روحانی و کمال خرازی با وزیران خارجه انگلستان، فرانسه و آلمان توافقنامه سعدآباد را امضاء کردند. بر اساس این توافقنامه ایران متعهد شد گازدهی در سانتریفیوژهای نظنز را در راستای راستی‌آزمایی و اثبات صلح‌آمیز بودن فعالیت هسته‌ای خود به‌طور داوطلبانه و برای زمانی محدود تعلیق کند، اجازه دهد بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از تأسیسات اتمی ایران بازدید کنند. فرانسه و انگلستان نیز تعهد دادند از ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل جلوگیری نمایند. بعد از توافقنامه سعدآباد، ایران و اتحادیه اروپا در ۲۳ فوریه ۲۰۰۴ توافقنامه بروکسل را امضاء کردند و ایران متعهد شد آزمایش سانتریفیوژهای مورد نیاز برای غنی سازی را متوقف نماید و اقدام به ساخت قطعات یدکی سانتریفیوژها را نیز تعلیق کند. ادامه مذاکرات دو طرف به امضای توافقنامه پاریس در ۱۴ نوامبر ۲۰۰۴ منجر شد. در این مذاکرات سیروس نصری به عنوان نماینده ایران با سفیران فرانسه، انگلستان و

آلمان توافقی را امضا کردند که بر مبنای آن ایران در راستای اعتمادسازی و به عنوان اقدامی داوطلبانه کلیه فعالیت‌های غنی سازی را تعلیق کند و اتحادیه اروپا نیز مسیر عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی را هموار نماید.

این توافقنامه‌ها حکایت‌گر آن است که قدرت‌های اروپایی تمایل زیادی داشتند تا از تضعیف روابط فرآتلاتیک که در قضیه اشغال عراق رخ داده بود، جلوگیری کنند و نشان دهند که برای مقابله با چالش‌های گسترش سلاح‌های هسته‌ای، دیپلماسی سنتی و ساز و کارهای غیرنظامی نسبت به رویکردهای نظامی و تغییر رژیم، کارآمد هستند. ایالات متحده آمریکا نیز به عنوان شریکی غیرمستقیم، در اوایل سال ۲۰۰۵ به مذاکرات هسته‌ای پیوست اما رویکرد دولت بوش عدم تمایل شدید برای شرکت در این مذاکرات بود (Litwak, 2014, p.22).

رویکرد ایران در تعلیق داوطلبانه غنی سازی، از دید آمریکا نه تنها به عنوان یک حسن نیت تلقی نشد و از شدت روابط خصمانه نکاست، بلکه تقاضای ایران برای شناسایی در باشگاه هسته‌ای جهان نیز رد شد و فشارها و اتهامات به تهران همچنان ادامه یافت. در همین راستا محمد البرادعی همکاری ایران با آژانس را راضی کننده ندانست و از این کشور همکاری سریع و فراتر از تعهدات قانونی را تقاضا کرد. مقامات جمهوری اسلامی با مشاهده عدم تغییر در رفتار دولتمردان آمریکایی، اثرپذیری آژانس از فشارهای واشنگتن و انفعال طرف‌های اروپایی در بهبود منازعه هسته‌ای و همچنین تداوم مطالبات بی‌پایان طرف‌های مقابل، دیدگاه خود را نسبت به حسن نیت آژانس از دست دادند و علائم تغییر رفتار در واکنش مقامات مسئول ایران در امر انرژی هسته‌ای آشکار شد. سال ۲۰۰۴ در حالی که به پایان دوره اول ریاست جمهوری بوش نزدیک می‌شد که عدم پاسخ مثبت آمریکا و متحدانش به اقدامات مساعد و هموارکننده ایران در مسئله هسته‌ای، تهران را به بازگشایی مجدد تأسیسات هسته‌ای سوق می‌داد. در همین سال جورج بوش بعد از پیروزی در انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری، موضوعات سیاست خارجی را در کانون برنامه‌ها و اقدامات خود قرار داد. در حالی که روند جنگ عراق و تشکیل دولت در این کشور طبق انتظارات کاخ سفید پیش نمی‌رفت، خصومت و تقابل در موضع‌گیری‌های دولتمردان آمریکایی نسبت به ایران هنوز مشاهده می‌شد و به نظر نمی‌رسید که تغییری در سیاست‌های واشنگتن ایجاد شده باشد. نکته قابل توجه این بود که با وجود ادعای بوش مبنی بر نگاه داشتن گزینه نظامی روی میز، مایکل هایدن^۱ رئیس وقت سازمان

^۱ - Michael Hayden

سیا، بعدها گفت که مداخله نظامی هرگز یک گزینه واقعی نبود، زیرا ایران در صورت مداخله به صورت مخفیانه می‌توانست برنامه هسته‌ای خود را ادامه دهد (Abdolmaleki, 2015).

در دوره دوم ریاست جمهوری جرج بوش که با پیروزی محمود احمدی نژاد در انتخابات ایران مقارن بود، واشنگتن تلاش‌هایش را برای افزایش محدودیت‌ها ضد تهران و ناکام گذاشتن ابتکارات دیپلماتیک سه کشور اروپایی افزایش داد. از انتخاب محمود احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهور ایران در سال ۱۳۸۴ حدود ۹ ماه گذشته بود که پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت ارجاع شد. این تصمیم بعد از آن بود که در پی بدعهدی اعضای ۱+۵ و درخواست غیرقانونی آن‌ها برای تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای ایران که پیش از این قرار بود موقتی باشد، جمهوری اسلامی ایران تصمیم به لغو تعلیق مراکز هسته‌ای و از سرگیری برنامه صلح آمیز خود گرفت. پس از آنکه ایران تصمیم گرفت به تعلیق دوساله فعالیت‌های هسته‌ای پایان دهد، شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ۱۳۸۴/۱۱/۱۵ به ایران اخطار داد چنانچه غنی‌سازی اورانیوم را تعلیق نکند، موضوع را به شورای امنیت گزارش خواهد داد. پس از آن در ۱۳۸۴/۱۲/۱۸، پرونده هسته‌ای ایران را به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع داد و از سال ۲۰۰۶ به بعد، هفت قطعنامه علیه ایران صادر شد که اولین قطعنامه جنبه غیراجباری و غیرلازم الاجرا داشت و قطعنامه‌های بعدی، تحریم‌هایی را علیه جمهوری اسلامی ایران اعمال کرد (Iranian Diplomacy, 2014).

در ادامه روند تهاجمی دولت بوش ضد ایران، سران آمریکا، در موضع‌گیری‌های خود تلاش کردند مقاومت‌های ایران را به مثابه تهدید جدی علیه امنیت جهان نشان داده و جامعه جهانی را به واکنش جدی وادارند. در ۳۱ مه ۲۰۰۶ وزیر امور خارجه آمریکا در بیانیه‌ای گفت که جامعه بین‌المللی به روشنی اعلام کرده است که ایران نباید به جنگ افزار هسته‌ای دست یابد؛ منافع حیاتی ایالات متحده و دوستان و همپیمانان آن در منطقه و در جامعه بین‌المللی در خطر است و ایالات متحده برای پاسداری از این منافع مشترک، اقدامات لازم را به عمل خواهد آورد. ایالات متحده برای دفاع از نیروهایش و دوستان و همپیمانانش عزم راسخ دارد (Mousavian, 2008, p.190). رایس در آوریل ۲۰۰۶ نیز اعلام کرد که من فکر می‌کنم شورای امنیت باید اقدامات ایران را زیر نظر بگیرد و زمان آن فرارسیده که گام‌های محکم‌تری برای توقف ایران برداشته شود و ایران باید متحمل عواقب ترمرد خود باشد (Barbash & Lynch, 2006). او گفت: «ما می‌توانیم تصور کنیم چه قدر بدتر می‌شود اگر ایران به سلاح‌های هسته‌ای دست یابد. از این رو نباید اجازه دهیم ایران به گسترش تسلیحات هسته‌ای اقدام کند.» (Ghanbarlou, 2009, pp.837-838). سرانجام این مواضع تهاجمی دولت بوش و عمل نکردن کشورهای اروپایی به تعهدات‌شان در مذاکرات سه گانه تهران، بروکسل و پاریس، باعث شد تا ایران برنامه غنی‌سازی

اورانیوم را از سر بگیرد و پرونده هسته‌ای به شورای امنیت سپرده شد. در این راستا، دولت بوش عامدانه می‌کوشید تا نقش سازمان بین‌المللی انرژی اتمی به عنوان زیرمجموعه سازمان ملل را کم‌رنگ کند و بدون توجه به حقایق موجود، پرونده هسته‌ای ایران را از بعد حقوقی به مبحثی سیاسی-امنیتی تبدیل کرد. عملکرد نومحافظه‌کاران آمریکایی در این مسئله نشان داد که آن‌ها به راهکارهای دیپلماتیک و سازمان ملل و دیگر نهادهای بین‌المللی واقعی نمی‌نهند و با انواع ترفندها و اعمال محدودیت‌ها از این سازمان‌ها در راستای اهداف هژمونیک و یکجانبه‌گرایانه خویش سود می‌برند. در حالی که کشورهای اروپایی مشغول مذاکرات با ایران بودند و روسیه و چین نیز از راه‌های مسالمت‌آمیز برای حل مسئله هسته‌ای دفاع می‌کردند، ایالات متحده آمریکا بر مبنای دیدگاه ثابت هژمونیک و رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی از وجود همه گزینه‌ها به‌ویژه حمله نظامی به تأسیسات هسته‌ای ایران سخن می‌گفت تا مشخص شود که یک‌سالاری و خیر و شر دیدن امور، کانون سیاست‌های نومحافظه‌کاران جنگ طلب است.

براساس این مواضع تند و سرسختانه نومحافظه‌کاران و دولتمردان آمریکایی علیه ایران که تنها در چارچوب رئالیسم تهاجمی قابل تفسیر است می‌توان اینگونه تحلیل نمود که به زعم نومحافظه‌کاران دستیابی ایران به تسلیحات اتمی، منجر به افزایش قدرت و قابلیت تهاجمی آن کشور و حمله به آمریکا و متحدانش بویژه اسرائیل خواهد شد. از سوی دیگر با توجه به غلبه رویکرد ایدئولوژیک محور بودن تهران در نگاه دولتمردان آمریکایی، نیت ایران برای آنان که خود را قدرت هژمون می‌دانستند، مبهم و غیرقابل پیش‌بینی جلوه می‌نمود. بنابراین در چارچوب رئالیسم تهاجمی هر بار یکی از اعضای کابینه بوش، ایران را به حمله نظامی تهدید می‌کرد. چنانکه جان بولتون در می ۲۰۰۷ در گفتگو با دلی تلگراف گفت: «اگر انتخاب بین ایران هسته‌ای و توسل به زور است، توسل به زور را مدنظر قرار می‌دهیم. وی چند ماه بعد و در اظهار نظر مشابهی اظهار داشت: «من فکر نمی‌کنم استفاده از نیروی نظامی گزینه جالبی باشد، اما به شما می‌گویم نمی‌دانم چه آلترناتیوی وجود دارد... از آنجا که زندگی حول گزینه‌ها جریان دارد، من فکر می‌کنم ما ناگزیریم استفاده از نیروی نظامی را مورد توجه قرار دهیم. وی اضافه می‌کند که گزینه نظامی باید به صورت ضربه محدود به تأسیسات هسته‌ای ایران باشد و همراه با آن، تغییر رژیم صورت گیرد (Ghanbarlou, 2009, p.837). در ادامه مواضع تهاجمی و تهدیدآمیز آمریکا علیه افزایش روند غنی‌سازی توسط ایران، جرج بوش با تأکید بر اینکه با تجهیز ایران به تسلیحات هسته‌ای، صلح جهانی به خطر خواهد افتاد، تصریح کرد: «من به همه گفته‌ام اگر می‌خواهید از جنگ جهانی سوم جلوگیری کنید، به نظر من باید از اینکه آن‌ها دانش ساخت تسلیحات هسته‌ای را به دست بیاورند، جلوگیری کنید» (Ghanbarlou, 2009, p.839). چند روز پس از مصاحبه بوش، دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور

وقت آمریکا طی سخنرانی در موسسه واشنگتن برای مطالعات خاور نزدیک در ۲۱ اکتبر ۲۰۰۷، پس از تأکید بر اینکه واشنگتن اجازه نخواهد داد ایران به تسلیحات هسته‌ای دست یابد، در مورد عواقب جدی خودداری ایران از توقف غنی سازی اورانیوم هشدار داد. وی که به عنوان یک سیاستمدار تندرو در عرصه سیاست خارجی آمریکا مشهور بود چندبار در موضع گیری‌هایش گزینه حمله نظامی به ایران را مورد اشاره قرار داده، تصریح کرد: «باید به رژیم ایران فهمانده شود که اگر به روال فعلی‌اش ادامه دهد، اجماع بین المللی آماده تحمیل عواقب جدی است ... کشور ما و کل جامعه بین المللی نمی‌توانند در شرایطی که یک دولت حامی ترور، تجاوزگرانه‌ترین جاه طلبی‌های خود را ارضا می‌کند، ساکت بنشینند (Ghanbarlou, 2009, p.839).

کاربرد واژگان و عبارت‌هایی چون جاه طلبی هسته‌ای، ترساندن جهان، زورگویی، تهدید، تحریم، تعلیق، نگرانی از بابت ایران هسته‌ای، فعالیت‌های هسته‌ای در دسرساز، منافع حیاتی آمریکا و ... به خوبی نشان دهنده ادبیات رئالیستی و نئورئالیستی است که آمریکا در برخورد با پرونده هسته‌ای ایران به کار می‌گیرد. تصویب ۹ قطعنامه در شورای حکام آژانس که واپسین آن‌ها در ۱۳۸۴/۱۱/۱۵ به ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت منجر شد و همچنین تصویب هفت قطعنامه علیه ایران در شورای امنیت، که پنج قطعنامه آن در زمان ریاست جمهوری جرج بوش بود، نشان دهنده نهادینه شدن رویکرد امنیتی به پرونده هسته‌ای ایران و ارائه تصویر روشن تری برای اثبات این مدعا بود. نخستین قطعنامه شورای امنیت (۱۶۹۶) در ۱۳۸۵/۵/۹ صادر شد که هدف آن اجباری کردن تعلیق برپایه ماده ۴۰ فصل ۷ منشور بود. قطعنامه دوم (۱۷۳۷) در ۱۳۸۵/۱۰/۲ برپایه ماده ۴۱ فصل هشتم منشور برای وضع برخی تحریم‌ها به تصویب رسید. قطعنامه ۱۷۴۷ در ۱۳۸۶/۱/۴ و قطعنامه ۱۸۰۳ در ۱۳۸۶/۱۲/۱۳ نیز برپایه ماده ۴۱ فصل ۷ منشور تصویب شد. اما قطعنامه ۱۸۳۵ که در ۱۳۸۷/۷/۶ به تصویب رسید، دربردارنده نکته تازه‌ای نبود (Ahmadian & Ahmadi, 2012, p.22). مواضع ایالات متحده در پرونده هسته‌ای ایران، عمدتاً بر محور یکجانبه‌گرایی تهاجمی قرار داشت. تهدید مکرر ایران از سوی مقامات آمریکا به‌ویژه دولت جرج بوش و سخن از وجود همه گزینه‌ها بر روی میز از جمله اقدام نظامی، بیانگر آن است که با وجود مذاکرات گروه ۵+۱ با تهران، دولت بوش مسیری جداگانه را دنبال می‌کرد و پس از هر توافقی میان ایران و کشورهای اروپایی، خواسته جدیدی را طرح می‌نمود تا روند مذاکرات و توافقات به نتیجه‌ای نرسد. در دیدگاه نومحافظه‌کاران و کابینه تهاجمی جرج بوش، دیپلماسی و مذاکره چندان طرفداری نداشت، زیرا از نظر آن‌ها ایران بازیگری بود که در محور شرارت (آن‌ها) قرار داشت و با حمایت از تروریست‌ها در جبهه مقابل لیبرال دموکراسی (ما) به ایفای نقش می‌پرداخت.

ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت، بازیگری گروه ۵+۱، صدور قطعنامه‌ها و اعمال تحریمها، گواه دیگری بر رویکرد دولت بوش در قالب رئالیسم تهاجمی علیه ایران بود و پیش شرط گذاشتن برای گفتگوها از سوی غرب، نمود عینی‌تر آن، زیرا ساختاری که در آن توزیع قدرت به سود آمریکا است، نمی‌پذیرد که دو کشور با قدرت نابرابر در جایگاه‌های همسان روبروی هم بنشینند.

اوباما و پرونده هسته‌ای ایران

موضوع پرونده هسته‌ای ایران در دولت جمهوریخواه بوش به نتیجه‌ای نرسید و با تصویب پنج قطعنامه علیه ایران و عدم تمایل آمریکا برای تعامل و مذاکره درباره‌ی این موضوع، بر ابعاد این بحران افزوده شد. از این رو تلاش برای حل مسئله هسته‌ای ایران از اهداف اصلی سیاست خارجی باراک اوباما بود و وی الگوی مذاکره و دیپلماسی اجبار و تحریم را در پیش گرفت. باراک اوباما در کمپین انتخاباتی‌اش متعهد شد که با رهبران کشورهای متخاصم مانند ایران و کوبا بدون پیش شرط مذاکره کند. این در حالی بود که جرج بوش هر نوع مذاکره با محمود احمدی‌نژاد را به دلیل مواضع ضد اسرائیلی‌اش رد کرده بود (McMahon, 2008). هنری کسینجر، وزیر خارجه‌ی پیشین ایالات متحده نیز از مذاکره مستقیم با ایران بدون پیش شرط حمایت کرد و نتایج نظرسنجی مؤسسه گالوپ در ژوئن ۲۰۰۸ نیز نشان داد دو سوم از مردم آمریکا با چنین دیدگاهی موافق بودند (Litwak, 2014, p.25).

براساس رویکرد تغییر، اوباما در مارس ۲۰۰۹، سال نو باستانی (نوروز) را به مردم ایران تبریک گفت و خواستار تعامل صادقانه و پایدار و براساس احترام متقابل شد (Limbert, 2015). او در سخنرانی خود در دانشگاه قاهره در ژوئن همان سال نقش ایالات متحده در کودتای سرنگون کننده دولت مصدق در ۱۹۵۳ را به رسمیت شناخت و اعلام کرد اگر ایران مطابق با تعهدات پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای عمل کند، حق دسترسی به انرژی هسته‌ای را دارد (Obama, 2009). با این وجود اوباما، ایران (مانند کره شمالی) را دولتی «بیرونی» توصیف کرد که با شانه خالی کردن از تعهداتش تحت پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، قوانین بین‌المللی را نقض می‌کند (Sanger & Shanker, 2010). در نشست گروه جی ۲۰ و در اواخر سپتامبر ۲۰۰۹، اوباما، نیکولا سارکوزی، رئیس‌جمهور فرانسه و گوردون برون، نخست‌وزیر بریتانیا، به طور مشترک از کشف مرکز غنی سازی اورانیوم در سایت فردو نزدیک شهر قم خبر دادند. بعد از کشف این سایت، مذاکرات بین ایران و گروه ۵+۱ بر برنامه موقتی متمرکز شد که بر اساس آن مقرر شد سه چهارم از اورانیوم غنی شده ایران به روسیه و فرانسه فرستاده شود و پس از پردازش برای بهره‌برداری در رآکتوری در تهران به ایران منتقل شود تا برای تولید ایزوتوپ‌های پزشکی مورد استفاده قرار گیرد (Litwak, 2014, pp.26-27). در راستای حل مسئله هسته‌ای ایران، دولت اوباما همراه با چهار

عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل به اضافه آلمان و با حضور مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا مذاکراتی را با هیأت ایرانی به ریاست سعید جلیلی دبیر وقت شورای عالی امنیت ملی آغاز کرد. سه دور مذاکره در ژنو - تیر ۱۳۸۷، مهر ۱۳۸۸، آذر ۱۳۸۹ - دو دور در استانبول - بهمن ۱۳۸۹ و فروردین ۱۳۹۱ - دو دور در خرداد ۹۱ در بغداد و مسکو و یک دور نیز در اسفند ۱۳۹۱ در آلمانی برگزار شد، ولی عملاً نتیجه‌ای حاصل نشد (Iranian Diplomacy, 2014).

در پی ناکام ماندن این ابتکار دیپلماتیک، آمریکا به دنبال آن بود تا غنی‌سازی اورانیوم را متوقف سازد و به همین منظور دولت اوباما نیز استراتژی‌ای را انتخاب کرد که هیلاری کلینتون وزیر خارجه وقت آن را رویکرد دو طرفه فشار و تعامل نامید. در نتیجه اوباما رویکرد دیپلماسی اجبار را برای مواجهه با برنامه هسته‌ای ایران انتخاب کرد (Sanger & Shanker, 2010). دولت اوباما در نوامبر ۲۰۱۱، در صدد بود با هدف قرار دادن بخش کلیدی نفت که تقریباً ۸۰ درصد از درآمد دولت ایران را تشکیل می‌داد، گزینه فشار بر روی این کشور را بیشتر کند. به علاوه نهادهای مالی خارجی که معاملات نفتی با ایران را تسهیل می‌کردند از سوی بانک‌های آمریکایی تحت محدودیت قرار گرفتند. این حرکت با فشار دیپلماسی کنسرت از سوی ایالات متحده بر دولت‌های خریدار نفت ایران، چین، ژاپن، هند، کره جنوبی، ترکیه و آفریقای جنوبی را تحریک کرد تا واردات نفت از ایران را محدود کنند. در ماه جولای ۲۰۱۲، اتحادیه اروپا که تقریباً یک پنجم از صادرات نفت ایران را به خود اختصاص داده بود، واردات، خرید و حمل و نقل نفت ایران را ممنوع کرد (B.B.C, 2015). هدف از این فشارها کاهش درآمد نفتی و منزوی کردن ایران در جامعه بین‌الملل و نیز بازنگری تهران در سیاست‌هایش و گام گذاشتن در مسیر تغییر بود.

باراک اوباما در پاسخ به انتقادات مطرح شده نسبت به رویکردش درباره پرونده هسته‌ای ایران اعلام کرد: افراد زیادی هستند که بسیار در شک و تردیدند، کسانی که غالباً باعث کاهش کارآیی کنش چندجانبه می‌شوند. از دید آن‌ها، کار کردن از طریق نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل یا احترام به قوانین بین‌المللی نشانه ضعف است. من فکر می‌کنم آن‌ها اشتباه می‌کنند. اوباما افزود: آنچه ما {آمریکا} را استثنا می‌کند توانایی مان در نادیده گرفتن قوانین بین‌المللی و حاکمیت قانون نیست، بلکه تمایل ما در راستای تأیید آن‌ها از طریق اقدامات مان هست. ما بر مبنای منشور سازمان ملل متحد، برای رسیدن به توافق با ایران دست به اقدامی جمعی و دیپلماتیک زدیم. پنج عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد به همراه آلمان، امیدوارند به توافقی برسند که نگرانی‌هایشان راجع به برنامه هسته‌ای ایران را کاهش دهد. اوباما تأکید کرد که ما همه گزینه‌ها را برای جلوگیری از دستیابی ایران به برنامه هسته‌ای حفظ می‌کنیم و برای اولین بار طی یک دهه، شانس واقعی برای دستیابی به توافقی برابر داریم (Wilner, 2014). بر اساس سنت سیاسی

خارجی نهادگرایی نئولیبرال اگر اعتماد کافی بین کشورها وجود داشته باشد، آن‌ها می‌توانند با هم همکاری کنند. از این رو اوپاما باب گفتگو با دولتهایی مانند ایران را باز کرد. به نظر می‌رسد که اوپاما نگرش منفی ایرانیان نسبت به آمریکا را ناشی از رویکرد دولت جرج بوش می‌دانست (Lynch, 2014, p.8).

پیروزی حسن روحانی در انتخابات ژوئن ۲۰۱۳، فضای سیاسی بین تهران و واشنگتن را برای احیای مذاکرات مساعد ساخت. سپس در مجمع عمومی سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۱۳ روحانی و اوپاما تمایل‌شان برای دیدار دوجانبه را نشان دادند، اما صرفاً به مکالمه تلفتی کوتاه اکتفا کردند. این اولین گفتگوی مستقیم بین رؤسای جمهور آمریکا و ایران بعد از انقلاب ۱۳۵۷ بود. روحانی در جریان دیدارش از سازمان ملل به خبرنگاران گفت: دولت جدید از این اختیار برخوردار است تا برای حل و فصل مسئله هسته‌ای با گروه ۵+۱ مذاکره کند و اعتقاد داشت در دوره زمانی کوتاه‌مدت می‌تواند به توافقی پیشگامانه دست یافت (Baker, 2013). سرانجام مذاکرات متوقف شده ایران و ۵+۱ مجدداً در سپتامبر ۲۰۱۳ در نیویورک شروع شد و محمد جواد ظریف و جان کری وزیرای خارجه ایران و آمریکا به مدت نیم ساعت با همدیگر گفتگو کردند. در ادامه این روند، سلسله‌ای طولانی از مذاکرات از پانزدهم ژوئن ۲۰۱۳ تا بیست و هفتم ژوئن ۲۰۱۵ میان ایران و گروه ۵+۱ برگزار شد تا دو طرف به توافق و اعلام برجام دست یافتند. در طول این مذاکرات دو اردوگاه مذاکره کننده ابتدا در ژنو ۱ و ۲ و ۳ مذاکراتی را صورت دادند تا اینکه در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳ به توافق ژنو یا طرح اقدام مشترک رسیدند. این توافق دستاورد بزرگی برای هر دو سوی ماجرا بود و مقرر شد در طی یک فرصت شش ماهه طرفین به توافقی جامع دست یابند. پس از ژنو، وین پایتخت اتریش برای شش دوره متوالی میزبان نشست نمایندگان ایران و گروه ۵+۱ بود که آخرین دور مذاکرات وین ۶ بود. این دور که در واقع آخرین نشست در ضرب الاجل ۶ ماهه بود، طولانی‌ترین زمان گفتگوها را به خود اختصاص داد و به مدت ۱۸ روز تا ۱۳۹۳/۴/۲۹ ادامه یافت. در پایان، باقی‌ماندن سطحی از اختلاف باعث شد تا گفتگوها به مدت چهار ماه دیگر تمدید شود (ایرنا، ۱۳۹۴).

با اعلام خبر بعضی اختلافات میان دو طرف، ضرب الاجلی چهارماهه برای رسیدن به توافقی جامع تعیین شد و نیویورک اولین میزبان نشست بعد از مذاکرات شش ماهه وین بود. در ادامه گفتگوهایی به صورت سه جانبه میان ایران، آمریکا و اروپا در وین و مسقط برگزار شد و در نشست مسقط دو طرف در ارتباط با موارد اختلافی مانند میزان و ظرفیت غنی‌سازی، تحریم‌ها، رآکتور اراک و فردو به بحث و گفتگو نشستند. به موازات مذاکرات، دولت اوپاما نیز از اهمیت دیپلماسی و دستیابی به راه‌حلی مسالمت‌آمیز برای حل موضوع هسته‌ای ایران سخن می‌گفت: «ما رو به جلو حرکت می‌کنیم و عزم ایالات متحده آمریکا پایدار

خواهد بود. تنها دیپلماسی می‌تواند چالش ایجاد شده توسط برنامه هسته‌ای ایران را حل کند. به عنوان رئیس جمهور، اقدامات لازم برای جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای را انجام می‌دهم، ولی اختلافات را به طور مسالمت‌آمیز حل می‌کنم (The White House, 2013). برای اوباما، تنها دیپلماسی و استفاده از راهبرد چندجانبه‌گرایی آمریکا محور که در ذیل مقوله نهادگرایی نئولیبرال می‌گنجید، می‌توانست بین ایران و گروه ۵+۱ توافق ایجاد کند. تأکید رئیس جمهور آمریکا بر ساز و کار دیپلماسی و راه‌حل مسالمت‌آمیز، منبعث از خاستگاه فکری او و کابینه‌اش بود که از سنتی لیبرالیستی نشأت می‌گرفت. دهمین دور از گفتگوهای هسته‌ای پس از توافق ژنو، از ۱۳۹۳/۸/۲۷ در وین آغاز شد و تا سوم آذر ادامه یافت. این آخرین نشست در ضرب‌الاجل چهار ماهه بود و هنوز مسایلی مانند ظرفیت و میزان غنی‌سازی و همچنین بازه زمانی لغو تحریم‌ها به عنوان مهمترین موارد اختلافی باقی مانده بود. در نتیجه، گفتگوها برای هفت ماه دیگر (تا ۱۳۹۴/۴/۹) تمدید شد بطوری که قرار شد دوره چهار ماهه اول برای رسیدن به توافق سیاسی و دوره سه ماهه دوم به حل جزئیات، مسائل فنی و حقوقی اختصاص یابد (IRNA, 2016).

آخرین و پیچیده‌ترین دور از گفتگوهای هسته‌ای به منظور دستیابی به توافق جامع، ۹۴/۴/۶ با پیوستن ظریف و کری به جمع معاونان و کارشناسان کلید خورد. سپس فدریکا موگرینی، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا و هماهنگ کننده گفتگوهای هسته‌ای ایران و ۵+۱ و نیز دیگر وزرای امور خارجه این گروه به گفتگوها پیوستند تا مهم‌ترین مسائل اختلافی همچون چگونگی اجرای پروتکل الحاقی، ابعاد نظامی احتمالی موضوع هسته‌ای ایران (P.M.D) و نحوه لغو تحریم‌ها را قبل از ضرب‌الاجل نهم تیرماه فصل کنند. در این دور پس از تلاش‌های فراوان و سه بار تمدید زمان گفتگوها، در نهایت ۲۳ تیرماه (چهاردهم ژوئیه) توافق تاریخی که دو طرف منتظر آن بودند تحقق یافت. در روز دوشنبه ۹۴/۴/۲۹ کمتر از یک هفته پس از توافق تاریخی هسته‌ای میان ایران و گروه ۵+۱، شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه‌ای تازه با هدف لغو تحریم‌های ایران را با ۱۵ رأی موافق و بدون رأی مخالف از تصویب گذراند. بر اساس این قطعنامه که از ۱۲ بند مقدماتی، ۳۰ بند اجرایی و یک سند ضمیمه تشکیل شده است، قرار شد شورا قبل از پیمودن روال قانونی توافق در کشورهای مذاکره کننده، همه قطعنامه‌های ضد ایرانی پیشین را لغو کند. از این رو، بر اساس قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت، ۷ قطعنامه‌ای که از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ خورشیدی بر ایران تحمیل شده بود، شامل قطعنامه‌های ۱۶۹۶ (۲۰۰۶)، ۱۷۳۷ (۲۰۰۶)، ۱۷۴۷ (۲۰۰۷)، ۱۸۰۳ (۲۰۰۸)،

¹ - Possible Military Dimensions

۱۸۳۵ (۲۰۰۸)، ۱۸۸۷ (۲۰۰۹) و ۱۹۲۹ (۲۰۱۰) یکجا لغو شد؛ اقدامی که خود دستاورد بزرگی برای ایران به شمار می‌رفت چرا که شورای امنیت برای نخستین بار پذیرفت کشوری با دست پر از ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد خارج شود (IRNA, 2016).

با بررسی رویکرد اوپاما در موضوع هسته‌ای، مشخص می‌شود که آمریکا بیش از هر کشور دیگری مخالف برنامه هسته‌ای و به‌ویژه غنی‌سازی اورانیوم توسط ایران بود و فشارهای زیادی را به صورت تهدید، تحریم و تشویق و با توسل به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و صدور قطعنامه‌هایی از سوی شورای امنیت و همچنین از طریق تبلیغات و تحریک افکار عمومی جهانی و نیز از طریق متحدان خود اعمال کرد تا به اهداف خود نائل گردد. بهره‌گیری اوپاما از ظرفیت‌های نهادهای بین‌المللی و از جمله سازمان ملل نشان می‌دهد که اصولاً روش قدرت‌های بزرگ آن است که با ظاهر کاملاً قانونی و با استفاده از رژیم‌های بین‌المللی به اهداف سیاسی خود جنبه حقوقی و مشروع می‌بخشند (Karimi, 2015, pp.49-51). اوپاما برای حل یکی از طولانی‌ترین مناقشه‌های قرن بیست و یکم عزمش را جزم کرد و در چارچوب چندجانبه‌گرایی آمریکا محور و نهاد‌گرایی نئولیبرال و دیپلماسی و بهره‌گیری از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت سازمان ملل، فشارها بر ایران را افزایش داد تا بتواند مذاکرات گروه ۵+۱ و تهران را احیاء کند. اوپاما و دولت او می‌دانستند که یکجانبه‌گرایی و تهدید به حمله نظامی علیه برنامه هسته‌ای ایران کارساز نیست، زیرا عملکرد دولت بوش را در این ماجرا مشاهده کرده بودند. بر مبنای رهیافت نهاد‌گرایی نئولیبرال می‌توان گفت اوپاما با استفاده از ظرفیت سازمان‌های بین‌المللی بویژه شورای امنیت سازمان ملل و همچنین کاربست دیپلماسی، توانست همکاری سایر قدرت‌های جهانی برای ترغیب آن‌ها به حرکت در مسیر فشار و تعامل با ایران را براساس منافع متقابل ناشی از همکاری جلب نماید و با اعمال تحریم‌های شدید اقتصادی، اجماعی بین‌المللی علیه ایران تشکیل داد به نحوی که قدرت‌های بزرگ و کشورهای صنعتی به‌ویژه وارد کنندگان نفت از ایران - که شریان حیاتی اقتصاد این کشور را تشکیل می‌دهد - به اردوگاه ایالات متحده پیوستند.

| قطعنامه‌های صادرشده شورای امنیت سازمان ملل در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران | |
|---|---|
| قطعنامه ۱۹۶۹ | شورای امنیت در ۳۱ جولای ۲۰۰۶ قطعنامه‌ای را تصویب و ایران را ملزم کرد که فعالیت‌های غنی‌سازی و فناوری اورانیوم را متوقف کند. |
| قطعنامه ۱۷۳۷ | شورای امنیت در ۲۳ دسامبر ۲۰۰۶ برای وادار کردن جمهوری اسلامی ایران به پایان غنی‌سازی اورانیوم، این قطعنامه را به رأی گذاشت که البته برخی از بندهای آن بر اثر فشار روسیه و چین تعدیل شد و در نهایت ۱۵ کشور عضو شورا به آن رأی مثبت دادند. |

| | |
|--|---------------------------|
| شورای امنیت در ۲۴ مارس ۲۰۰۷ به اتفاق آرا این قطعنامه را علیه ایران به تصویب رساند که از تمامی کشورهای جهان خواسته شد تا فعالیت خود با شرکت‌های ایرانی را که در زمینه انرژی هسته‌ای فعالیت دارند، محدود کنند. ممنوعیت صادرات و واردات سلاح‌های سنگین به ایران نیز از دیگر موارد صادره در این قطعنامه بود. همچنین شورای امنیت به جمهوری اسلامی ایران ۶۰ روز مهلت داد به فعالیت‌های حساس اتمی خود، از جمله غنی‌سازی اورانیوم پایان دهد. | قطعنامه تحریمی ۱۷۴۷ |
| شورای امنیت ۹ ماه بعد از صدور قطعنامه ۱۷۴۷، در ۳ مارس ۲۰۰۸ این قطعنامه را با رأی مثبت و رأی ممتنع ونزوئلا علیه ایران صادر کرد. مفاد قطعنامه به شکل رسمی توسط فرانسه و انگلستان پیشنهاد و همچون قطعنامه‌های قبلی بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد، ناظر به اقدام‌های لازم در ارتباط با تهدید صلح و امنیت جهانی تصویب شد. | قطعنامه تحریمی ۱۸۰۳ |
| این قطعنامه در ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۸ تصویب شد و ضمن اشاره به گزارش جدید محمد البرادعی، مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی که از عدم تعلیق غنی‌سازی اورانیوم ایران سخن گفته بود، از ایران خواست تا به صورت کامل و بدون هیچ تاخیری به قطعنامه‌های پیشین این شورا و نیز درخواست‌های شورای حکام آژانس در تعلیق برنامه هسته‌ای خود عمل کند. | قطعنامه تحریمی ۱۸۳۵ |
| این قطعنامه نیز با رأی موافق در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۹ تصویب شد که از ایران خواسته شده بود به قطعنامه‌های قبلی عمل کند. | قطعنامه تحریمی ۱۸۸۷ |
| شورای امنیت سازمان ملل در ۹ ژوئن ۲۰۱۰ قطعنامه‌ای را علیه ایران صادر کرد که براساس آن، تحریم‌ها علیه ایران فراگیرتر و شدیدتر شد. بر اساس این قطعنامه، سه قطعنامه صادر شده پیشین علیه جمهوری اسلامی تنظیم و در آن، اقدامات دیگری برای تحریم ایران منظور شد. در عین حال گفته شد که اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل به گفتگو برای رسیدن به یک راه‌حل مسالمت‌آمیز در برابر برنامه هسته‌ای ایران ادامه می‌دهند. | قطعنامه تحریمی ۱۹۲۹ |

(Bordbar & Khajeh Sarvi, 2015, p.109)

نتیجه‌گیری

درباره نحوه مواجهه جرج بوش و باراک اوباما در قبال پرونده هسته‌ای ایران این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که چرا موضوعی با ابعاد جهانی در دولت جمهوریخواه بوش لاینحل باقی ماند و کابینه دموکرات اوباما توانست آن را به سرانجام برساند؛ به نحوی که طرفین درگیر در این ماجرا هر دو از موفقیت و پیروزی یاد کردند. برای پاسخ به این پرسش باید به کلیشه‌ها و فهمی که دو رئیس‌جمهور از ایران و موضوع هسته‌ای داشتند رجوع کرد. در این چارچوب، جرج بوش و تیم او که در جنگ علیه طالبان از کمک‌های ایران بهره‌مند شده بودند، در اقدامی غافلگیرکننده ایران را دوشادوش کره شمالی و عراق از گزینه‌های محور شرارت معرفی کردند. موضع‌گیری‌های تهاجمی بوش صرفاً به این اقدام محدود نشد و او

در چارچوب ایده‌هایی که مشاوران نومحافظه‌کارش ارائه می‌کردند دو گزینه حمله نظامی و تغییر رژیم را دنبال می‌کرد. در این میان، جان بولتون حامی سرسخت تهاجم به ایران بود و بسیاری از کارشناسان انتظار داشتند که بعد از افغانستان و عراق، ایران گزینه بعدی سیاست خشن و نظامی‌گرایانه بازهای کاخ سفید باشد. اما فرورفتن ارتش ایالات متحده در باتلاق عراق و هزینه‌های فراوان به علاوه خسارت‌های ناشی از طوفان کاترینا و دشواری‌های نبرد دیگر در خاورمیانه، مقامات آمریکا را از اقدام نظامی علیه ایران بازداشت. بعد از افزایش فشارهای ایالات متحده بر ایران و تعلیق غنی‌سازی از سوی تهران، آمریکا کارشکنی‌های متعددی برای به نتیجه نرسیدن مذاکرات تروئیکای اروپایی با ایران انجام داد و با خلف وعده، موجب بن بست گفتگوها و تشدید بحران شد. به دنبال این رویداد، ایران مجدداً غنی‌سازی اورانیوم را از سر گرفت، شورای امنیت پنج قطعنامه علیه ایران صادر کرد و طرفین ماجرا بیش از پیش از هم فاصله گرفتند و موضوع هسته‌ای نیز چون کلافی سردرگم ماند.

سیاست خارجی بوش در پرونده هسته‌ای عمدتاً بر مبانی رئالیسم تهاجمی متکی بود و نفوذ این رهیافت در برخی از مواضع بوش و کابینه او مشهود بود. آنان ایران را تهدیدی جدی علیه امنیت جهانی می‌پنداشتند که در صدد است با دستیابی به سلاح‌های ویرانگر هسته‌ای، قدرت آمریکا و بقای متحدانش را به چالش بکشد. واژه تغییر رژیم یا تهاجم نیز به‌طور مکرر در بیانات مقامات کاخ سفید و پنتاگون به گوش می‌رسید، رویکردهایی که در چارچوب نظریه رئالیسم تهاجمی قابل تفسیر است. زیرا آمریکای بوش، ایران را خطری قلمداد می‌کرد که اهداف و قدرت این کشور، منطقه خاورمیانه را تضعیف کرده و باید این مانع از سر راه برداشته شود. از این رو، نومحافظه‌کاران در سیاست‌های دولت بوش نسبت به ایران تجدیدنظری اساسی کردند، زیرا با افزایش نفوذ ایران، نظام توزیع قدرت در خاورمیانه به نفع هژمون جهانی پیش نمی‌رفت و آمریکا از هر موضوع یا ابزار ممکن مدد گرفت تا به تضعیف ایران بپردازد. یکی از این ابزارها تحریم و فشار بر نهادهایی مانند آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت سازمان ملل بود و می‌توان چنین سیاستی را نیز بر مبنای نظریه رئالیسم تهاجمی تحلیل کرد. به این معنا که رفتارهای آمریکا نسبت به این نهادها، قلمروآبانه و تحمیلی بود. به عنوان مثال، محمد البرادعی رئیس پیشین آژانس بین‌المللی انرژی اتمی ادعا کرد مقامات دولت بوش بارها وی را مورد اتهام قرار دادند که در قبال برنامه هسته‌ای ایران موضعی شکننده دارد و با تهران مباحثات می‌کند. چنین سخنانی بیانگر تحت فشار گذاشتن آژانس از سوی آمریکا بوده و این بازیگر تعیین کننده در معادلات جهانی از هر حربه‌ای برای افزایش قدرت خویش و تضعیف قدرت دیگران بهره می‌برد. فرضیه‌ای که با آموزه‌های رئالیسم تهاجمی همخوانی دارد و دولت بوش حتی در استفاده از نهادهای بین‌المللی نیز رویکردی تهاجمی و اراده‌گرا داشت.

با شروع زمامداری اوباما در کاخ سفید، او از عزم راسخ برای پایان دادن به موضوع هسته‌ای ایران گفت. اما گفت‌وگو با اوباما برخلاف جرج بوش، متکی بر واژه‌های تهاجمی و زورمدارانه نبود، بلکه او بر تعامل صادقانه و پایدار و حق دسترسی ایران به انرژی هسته‌ای تأکید می‌کرد. واژگانی که با نظام معانی جرج بوش و کابینه او تفاوت زیادی داشت. اوباما در عمل نیز برخلاف بوش گام برداشت و با اتخاذ سیاست‌های هماهنگ با دیگر قدرت‌های جهانی و اعمال تحریم‌های بین‌المللی، گلوگاه اقتصادی ایران یعنی صنعت نفت را هدف قرار داد تا براساس سیاست‌های چندجانبه‌گرایی، دیپلماسی و نهادگرایی به هدفش که همانا دستیابی به توافق هسته‌ای بود، دست یافت. اوباما در پرونده هسته‌ای مسیری را برگزید که منجر به همکاری و اجماع قدرت‌های بزرگ و شرکایش علیه ایران شد و نهادهای بین‌المللی نیز نقش مهمی در این فرآیند ایفا کردند. رئیس‌جمهور دموکرات که از سنت لیبرالسم و نهادگرایی نئولیبرال برخاسته بود، راه‌حل مسئله هسته‌ای را نه در رفتارهای قلدرمآبانه و خشن، بلکه در اتخاذ سیاست‌های همکاری جویانه و ائتلافی از بازیگران دولتی و فرادولتی جستجو می‌کرد. برای او دیپلماسی بهترین و کم‌هزینه‌ترین راهبرد ممکن در حل این بحران بین‌المللی بود. به همین علت در چارچوبی دیپلماتیک، رویکردی دو بعدی از تعامل و فشار را انتخاب کرد و توانست اغلب کنشگران قابل توجه در نظام بین‌الملل را با ایالات متحده همراه کند. اوباما، بر مبنای آموزه‌های نهادگرایی نئولیبرال می‌دانست که همکاری و اجماع علیه ایران می‌تواند به پیشرفت مذاکرات و دستیابی به راه‌حلی قابل قبول کمک کند و در این مسیر گاهی از وجود همه گزینه‌های روی میز از جمله گزینه نظامی نیز سخن به میان آورد. اما به نظر می‌رسد چنین موضعی در مقایسه با سلف جمهوریخواهش بسیار محدود و برای اجبار ایران به ادامه مذاکرات استفاده شد. اوباما با درکی صحیح از معضلات ایالات متحده در عراق و افغانستان که آن را ناشی از سیاست‌های تهاجمی و نابخردانه جرج بوش می‌دانست، در صدد بود تا مسئله هسته‌ای ایران را از طریقی مسالمت‌آمیز و با شیوه گفتگو حل کند و به هدفش نیز نائل شد. بهره‌گیری از نهادهایی مانند اتحادیه اروپا برای تحریم نفت ایران، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت سازمان ملل، جامعه جهانی، ارتباطات مالی بین‌بانکی (سوئیفت) و بانک جهانی، نشانه بارزی از تأثیر مؤلفه‌های نهادگرایی نئولیبرال برای جلب همکاری دیگر بازیگران مطرح نظام بین‌الملل در سیاست خارجی اوباما در مواجهه با پرونده هسته‌ای ایران بود. این نهادها هر کدام گوشه‌ای از هزینه‌های فشار و تحریم علیه ایران را برعهده گرفتند و به گروه ۵+۱ کمک کردند تا ایران به پای میز مذاکره برگردد و گفتگوهای هسته‌ای از نو ولی در فضایی متفاوت با دولت بوش شروع شود. وانگهی، در دوران اوباما، آمریکا نقشی محوری در مذاکرات هسته‌ای ایفا کرد و محمد جواد ظریف و جان کری بازیگران اصلی این شطرنج پیچیده بودند به نحوی که قدم

زدن‌های دو نفره آنان و مذاکرات دو جانبه هیأت‌های دیپلماتیک ایران و آمریکا بخش حساس، جدایی‌ناپذیر و تاثیرگذار در به نتیجه رسیدن مذاکرات داشت. امری که آمریکا محور بودن چندجانبه‌گرایی منتج به برجام را به ذهن متبادر می‌سازد.

به‌طور کلی در مقایسه عملکرد سیاست خارجی بوش و اوباما در قبال پرونده هسته‌ای ایران می‌توان گفت ریشه‌های فکری سیاست خارجی جمهوریخواهان و دموکرات‌ها نیز در پیشبرد سیاست خارجی آن دو در مواجهه با پرونده مذکور تاثیرگذار بوده است. جایگاه قدرت نرم، همکاری و مؤلفه‌های منبعث از نهادگرایی نئولیبرال منجر به برجام گردید؛ حال آنکه دیدگاه‌های قدرت محور، قلدرمآبانه و متأثر از مفروضات رئالیسم تهاجمی نه تنها پرونده هسته‌ای ایران را در زمان بوش به نتیجه نرساند بلکه با موضوع خروج آمریکا از برجام در زمان دونالد ترامپ جمهوریخواه نیز مواجه گشته است.

References

- A glance at the U. N. Security Council's resolutions against Iran, (11/16/2014). *Iranian Diplomacy*. Available at: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1940867>. (in Persian)
- Abdollah khani, A. (2003). *The security theories*, Tehran: Research institute and international studies of Abrar Moaser Tehran. (in Persian)
- Abdolmaleki, R. (2015). Review of the America policy against Iran during the tenure of George W. Bush, *Tabyin Center for Strategic Studies*, Available at: <http://www.tabyincenter.ir/12075> (in Persian)
- Ahamdian, G., & Ahmadi, S. (2012). The conflict over Iran's nuclear case; neoliberalism vs. neorealism, *Journal of Political & Economic Ettela'at*, 289, 14-31. (in Persian)
- Baker, P. (09/27/2013). U.S. and Iran agree to speed talks to defuse nuclear issue, *The New York Times*.
- Barbash, F., & Lynch, C. (04/12/2006). Rice urges U.N. to take strong steps on Iran, *Washingtonpost*. Retrieved from: <http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2006/04/12/AR2006041200966.html>
- Bolton, J. R. (12/02/2003). Nuclear weapons and rogue states: challenge and response, *Remarks to the conference of the institute for foreign policy analysis and the fletcher school's international security studies program*, Washington D.C.
- Bordbar, A., & Khajeh Sarvi, G. (2015). Britain's role in creation of Iran's nuclear challenges based on the theory of collective security, *Quarterly of Strategic Studies Basij*, 12(66), 97-124. (in Persian)
- Dehghani Firouzabadi, S. J. (1998). Neoliberalism theory and international collaborations, *Journal of Foreign Policy*, 12(3), 567-588. (in Persian)

- Eftekhari Jahromi, G., & Hajiani, A. (2016). Nuclear diplomacy of Iran with an emphasis on the making security council monitorable, *Quarterly Journal of World Politics*, 5(3), 161-183. (in Persian)
- Ghanbarlou, A. (2009). The U.S.A and the Iranian controversial nuclear issue, *Quarterly of Strategic Studies*, 11(42), 827-852. (in Persian)
- Gharibabadi, K. (2004). *An introduction to the treaty on the non-proliferation of nuclear weapons and the additional protocol*, Tehran: Research institute and international studies of Abrar Moaser Tehran. (in Persian)
- Ghasemi, R. (2006). *An analysis of the national security discourse of The Islamic Republic of Iran (1989-2006) from the perspective of Copenhagen School*, M. A. Thesis, School for international relations of the ministry of foreign affairs. (in Persian)
- Golshan Pajoh, M. (2005). *Iran's nuclear case (2): trends and views*, Tehran: Research institute and international studies of Abrar Moaser Tehran. (in Persian)
- Iran nuclear crisis: what are the sanctions?, (03/30/2015). *B.B.C.*, Retrieved from: <http://www.bbc.com/news/world-middle-east-15983302>
- Karimi, G. (2015). Obama neo-idealist policy and its impact on the U.N functional crisis, *Quarterly of International Relations Research*, 4(12), 35-57. (in Persian)
- Keohane, R. O., & Martin, L. L. (1995). The promise of institutional theory, *International Security*, 20(1), 39-51.
- Keohane, R. O., & Nye, J. S. (2001). *Power and interdependence*, (4th Edition). New York: Longman.
- Keohane, R. O. (1984). *After hegemony: cooperation and discord in the world political economy*, New Jersey: Princeton university press.
- Keohane, R. O. (1986). *Neorealism and its critics*, New York: Columbia university press.
- Limbert, J. (2015). The Obama Administration, *United States institute of peace; The Iran Primer*. Retrieved from: <http://iranprimer.usip.org/resource/obama-administration>.
- Litwak, R. S. (2014). *Iran's nuclear chess: calculating America's moves*, Washington: Wilson center.
- Lynch, T. J. (2014). Obama, liberalism, and U.S foreign policy, Retrieved from: <https://www.academia.edu/12569069>.
- Mastanduno, M. (1991). Do relative gains matter? America's response to Japanese industrial policy, *International Security*, 16(1), 73-113.
- McMahon, R. (2008). Negotiating with hostile states, *Council on foreign Relations*, Backgrounded June 2.
- Mearsheime, J. J. (n.d). Offensive realism in brief. Retrieved from: <https://genius.com/John-mearsheimer-offensive-realism-in-brief-annotated>
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics*, New York: W. W. Norton.

Mosallanejad, A. (2015). The impact of sanction policy on Iran nuclear negotiations, *Quarterly of Geopolitic*, 11(3), 1-34. (in Persian)

Mousavian, S. H. (2008). *Additional protocol and strategy of the Islamic Republic of Iran*, Tehran: Center for Strategic research of the expediency council. (in Persian)

Obama, B. (06/04/2009). Obama's speech in Cairo, *The New York Times*.

Rice, C. (2000). Campaign 2000: promoting the national interest, *Foreign Affairs*, 79(1), 45-62.

Ritter, S. (2006). *Target Iran: the truth about the U.S government's plans for regime change*, London: Politico's publishing ltd.

Sanger, D. E., & Shanker, T. (04/06/2010). Obama's nuclear strategy intended as a message, *The New York Times*.

Simpson, K. (2009). The Bush doctrine and Iran's nuclear program, *National Centre of Excellence for Islamic Studies, Asia Institute University of Melbourne*.

Statement by the president on first step agreement on Iran's nuclear program. (11/23/2013). *The White House; office of the press secretary*. Available at: <https://obamawhitehouse.archives.gov/the-press-office/2013/11/23/statement-president-first-step-agreement-irans-nuclear-program>

Steinsson, S. (03/06/2014), John Mearsheimer's theory of offensive realism and the rise of China, *E-International Relations Students*.

The calendar of nuclear diplomacy during Iran's 11th administration, (01/17/2016). *Islamic Republic News Agency-IRNA*, Available at: <http://www.irna.ir/fa/News/81923643>. (in Persian)

Webster, P. (06/18/2003). Bush warns Iran on nuclear weapons, *The Guardian*. Retrieved from: <https://www.theguardian.com/world/2003/jun/19/iran.france>.

Whyte, A. (06/11/2012). Neorealism and neoliberal institutionalism: born of the same approach?, *E-International Relations Students*. Retrieved from: <http://www.e-ir.info/2012/06/11/neorealism-and-neoliberal-institutionalism-born-of-the-same-approach/>.

Wilner, M. (05/28/2014). Obama outlines doctrine of multilateralism in foreign policy speech, *The Jerusalem Post*. Retrieved from: <http://www.jpost.com/International/Obama-outlines-doctrine-of-multilateralism-in-foreign-policy-speech-354647>.